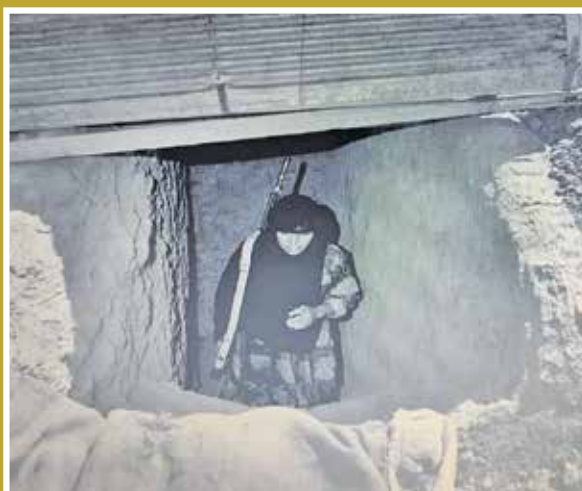
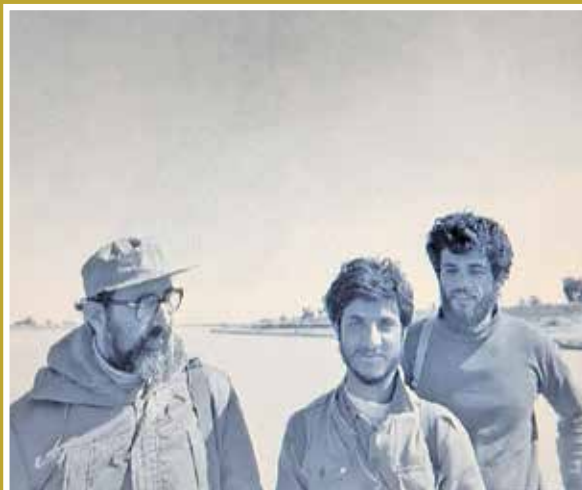


من چند بار در عملیات های مختلف مجروح شدم. امیدوارم این ترکش ها من را در روز قیامت شفاعت کنند. از ناحیه ران، کمر و سر، ترکش خوردم؛ با این حال تمام مدارک جانبازی خودم را پاره کردم و به دنبال درصد و سهم نبودم؛ من با خدا معامله کردم



می خواندند، در کنارشان بودم، گریه می کردم و با ذوق لحظات را ثبت می کردم. متأسفانه در غرب مشکلاتی وجود داشت. ستون پنجم در آنجا بود، اما در جنوب مشکلات کمتر بود. تیر و ترکش خوردن بچه ها و به شهادت رسیدن آنها در کنارم یکی از تلخ ترین لحظات زندگی من بود. طوری که آن روز، اصلاً نمی توانستم عکاسی کنم. روی جلد کتاب من لحظه شهادت یک بسیجی ۱۶ ساله در شلمچه چاپ شده. این عکس بسیار زیباست. با وجود اینکه لحظه شهادت ترسیم شده، اما عکس آنقدر حرف دارد و معنوی است که توانسته روی جلد کتاب قرار بگیرد. لحظه وداع یک بسیجی که سرش را روی پای امدادگر گذاشته بود و می گفت که او را شفاعت کند. یک ارتباط عاطفی برقرار می شود، به آسمان نگاه می کند و آن آخرین نگاه اوست.

جانباز چند درصد هستید؟

من چند بار در عملیات مختلف مجروح شدم. امیدوارم این ترکش ها من را در روز قیامت شفاعت کنند. من در بیمارستان مصطفی خمینی و بیمارستانی در کرمانشاه بستری بودم. از ناحیه ران، کمر و سر، ترکش خوردم. با این حال تمام مدارک جانبازی خودم را پاره کردم و به دنبال درصد و سهم نبودم. من با خدا معامله کردم.

آیا خانواده پس از مجروح شدن شما، مانع رفتن دوباره تان به جبهه نمی شدند؟

بله. قطعاً این اتفاق می افتاد. همسر من ۱۴ ساله بود که با من ازدواج کرد. خاله من به همسر می گفت: شما مقصر هستی. درخواست طلاق بده تا دیگر همسرت به جبهه نرود. آنها نتوانستند من را متقاعد کنند که به جبهه نروم، چون همسر من در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بود. ما در محله عباسی دختانیات زندگی می کردیم. منطقه ما را بمباران کرده بودند و شیشه های خانه ما شکست و همسر من سگته کرد. با صدای گریه بچه ها، همسایه ها به داد همسر من رسیدند و او را به بیمارستان بردند. تا مدتی همسر من به روان پزشک مراجعه می کرد. او بارها از هوش رفت. این ها از آثار دفاع مقدس است که تاکنون در خانواده ما باقی مانده است.

آیا تا الان نمایشگاه برگزار کردید؟

در دوران دفاع هر ساله نمایشگاه های گروهی برگزار می کردیم. بعد از جنگ نیز در هفته دفاع مقدس این نمایشگاه های گروهی برگزار می شد. اما در سال ۸۹ زمانی که بازنشسته شدم در خانه هنرمندان یک نمایشگاه انفرادی برگزار شد. در آنجا، یکی از هفت هنرمند برتر شدم و مدرک درجه یک هنرمندی دریافت کردم که معادل مدرک دکتری است. من الان جزو هنرمندان پیشکسوت محسوب می شوم.

در بحث عکاسی انقلاب و جبهه چه کسانی را می شناسید و چه استادهایی را در این عرصه داشتید؟

آقای صادقی که من او را سردار عکاسان جنگ می دانم، از اول جنگ تا پایان آن، پا به پای ما در جبهه بود. مثل همدیگر بودیم. صمیمی بودیم و هنوز هم ارتباطات ما ادامه دارد. او یکی از عکاسان پرکار دفاع مقدس است که از روز اول

لباس افغان ها را پوشیدیم و مرا در انتهای خودرو جا دادند و پس از آنکه با عبور از تپه ها و قله ها به کابل رسیده و به محل اقامت رفتیم، متوجه شدیم برق و آب ندارند. مجبور شدیم به مأمور برق پول بدیم تا بتوانیم چند ساعت تبلت ها و باتری های خودمان را شارژ کنیم.

۲۵ هزار فریم عکس داشتید؟ چگونه آنها را تهیه کردید؟

نگاتیو با دیجیتال کاملاً فرق می کند. ما تحریم بودیم و باید صرفه جویی می کردیم. این مقدار نگاتیو را ثبت کردم. باید یک نگاه خوب پشت سوژه عکس می بود تا روی خروجی برود. امروز هر عکاس یک دوربین دیجیتال دارد، صدها فریم عکس می گیرد تا یک گزارش تصویری ۲۰ عکسی روی خروجی برود. ۲۵ هزار فریم عکس من در آرشیو خبرگزاری ایرنا موجود است.

کیا حال شما را برای عکاسی خوب می کرد؟

زمانی که در جمع بچه های رزمنده بودم و

بگیریم. فکر نمی کردم که فضا بسته باشد و هر جا لازم بدانند کار می کنیم. همچنین وقتی که طالبان اولین بار به افغانستان حمله کرد، در آنجا بودم و تجربه خوبی کسب کردم. اما هیچ کدام از این تجربه ها مانند جنگ خودمان نبود. جنگ ما تاریخی و در دنیا بی نظیر بود. تمام رزمایش ها شبانه انجام می شد. هیچ کدام از عملیات های ما در روز انجام نشد. عراقی ها در عملیات والفجر ۸، از ایده ما استفاده کردند، اما نتوانستند و محاصره شده و خیلی ها قتل عام شدند.

آیا وقتی که برای تهیه عکس به عراق و افغانستان رفتید، وضعیتی به مراتب بدتر از جنگ خودمان برایتان پیش آمد؟

ما با هواپیما به عراق رفتیم. آنجا ما را سوار اتوبوس کردند و به جایی که عراقی ها تشخیص می دادند، بردند. هر کدام از خبرنگاران دو محافظ داشتند. برای اینکه فقط کارهایی را انجام دهیم که آنها می خواهند. در افغانستان نیز به صورت قاچاقی با بچه های مجاهد به کابل رفتیم. از زاهدان سه روز در راه بودیم تا به کابل برسیم.

جنگ در خرمشهر بود و تا عملیات مرصاد کار خود را ادامه داد. آثار بسیار ارزشمندی از او ثبت شده است. آقای ظهیرالدینی خبرگزاری ایرنا، آقای کریمی، آقای هاشمی و آقای نجفی زاده از کیهان و عکاس روزنامه اطلاعات از جمله افرادی بودند که می توان از آنها یاد کرد. اما چون خبرنگار ایرنا بودیم وظیفه من دوچندان بود. در خبرگزاری رسمی کشور بودیم و از ما می خواستند حضور مداوم داشته باشیم. بعد از دو سال که در جبهه بودم، دیگر از هیچ چیز نمی ترسیدم. گاهی با بچه های خط شکن و رزمنده به خط اول می رفتم و هر لحظه انتظار شهادت داشتم.

آیا شجاعت شما در هشت سال دفاع مقدس، باعث موفقیت تان بعد از آن شد؟ جایی بود که خیلی از عکاسان برای عکاسی نروند، اما شما بروید؟

من بعد از تجربه ای که کسب کرده بودم جزو اولین کسانی بودم که برای عکاسی جنگ آمریکا به عراق رفتم. فکر می کردم مانند جنگ خودمان است و ما آزاد هستیم از هر چه می خواهیم عکس